

تنها راه سعادت عمل به واجبات و پرهیز از محرمات



آنچه در پی می آید گفتگویی است که با حضرت آیت الله مصباح یزدی در باره مقام ومنزلت حضرت آیت الله بهجت و خاطراتشان از دوران تلمذ در محضر ایشان انجام گرفته است. باتشکر از دفتر آیت الله بهجت که این گفت و گو را در سالگرد بزرگداشت این عالم فرزانه در اختیار کیهان قرار دادند، با هم آن راز نظر می گذرانیم.

گفت و گو با آیت الله مصباح یزدی درباره آیت الله بهجت: تنها راه سعادت عمل به واجبات و پرهیز از محرمات

آنچه در پی می آید گفتگویی است که با حضرت آیت الله مصباح یزدی در باره مقام ومنزلت حضرت آیت الله بهجت و خاطراتشان از دوران تلمذ در محضر ایشان انجام گرفته است. باتشکر از دفتر آیت الله بهجت که این گفت و گو را در سالگرد بزرگداشت این عالم فرزانه در اختیار کیهان قرار دادند، با هم آن راز نظر می گذرانیم.

س) اجازه بدهید سؤال را از اینجا مطرح کنیم که اولین باری که نام مبارک حضرت آیه الله بهجت (قدس سره) به گوش مبارکتان خورد و اولین باری که آن چهره ملکوتی را شما نگاه کردید و دیدید به یاد دارید چه سالی بود، چه تاریخی بود، در چه مکانی بود؟ اگر از این زاویه وارد زندگی این مرد ملکوتی بشوید خیلی ممنون می شویم.

ج) بنده در سال 1332 در مدرسه حجتیه حجره ای داشتم و مرحوم آیه الله بهجت (رضوان الله علیه) مجاور مدرسه حجتیه منزلی داشتند و بطور طبیعی هر روز چند مرتبه ایشان را ما در رفت و آمد زیارت می کردیم، مخصوصاً صبح ها که مشرف می شدند حرم، گاهی ما هم توفیق داشتیم در بین راه، برگشتن و در حرم زیارت می کردیم یک قیافه نورانی ملکوتی و یک احساس هم علاقه قلبی و هم احساس کوچکی در مقابل عظمت آن روحی که در آن بدن تجلی داشت داشتیم منتها مبهم، هم به یک سلام و علیکی که در بین راه می کردیم و اظهار ارادت و ایشان هم یک بزرگواری می فرمود.

بعدها از دوستان درباره ایشان چیزهایی شنیدیم که هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ مسائل معنوی و اخلاقی ایشان امتیازات زیادی دارند و ما هم به طور اجمال به گوشمان می خورد گاهی و تا اینکه این شنیده ها هم باعث این شد که بیشتر علاقه مند بشویم که به نحوی از حضور ایشان استفاده کنیم اگر لایق باشیم.

بعدها یکی دو سال بعد بود همان منزل ایشان منتقل شد به گذر عابدین، اینجا یک منزلی اجازه کرده بودند دو تا اتاقی داشت و آقا زاده هایشان هم هنوز کوچک بودند، بله جالب بود که یک اتاق نسبتاً بزرگی بود وسطش پرده ای کشیده بودند، ما که گاهی اجازه می گرفتیم برویم خدمتشان شرفیاب بشویم ما یک طرف پرده می نشستیم آن طرف پرده خودشان و خانواده شان، یعنی در واقع یک اتاق بود که ایشان در آن زندگی می کردند، هم اتاق زندگی شان با همسر و بچه هایشان بود و یک طرفش هم اتاق پذیرایی شان بود. از آن دوران چیزی که من بخصوص توجهم را جلب می کرد یعنی سؤالی برایم ایجاد می کرد و جوابش را بلد نبودم ایشان خیلی ذکر یا ستار زیاد می گفتند و این سؤال برای من بود که آخر این همه اسماء الهی چطور ایشان این اسم را زیاد به کار می برد.

بعدها یک جوابی حدس زدم ولی هیچ وقت نه جرأت می کردم و نه ابهت ایشان اجازه می داد مثلاً غیر از موقع درس کم اتفاق می افتاد ما جرأت به خودمان بدهیم که چیزی سؤال کنیم. بعداً همچنین به ذهنم آمد یک فرائی هم بود که ایشان از اینکه اطلاع داشته باشند از اطراف و محیط و اینها خسته می شوند، چون چیزهایی را می دیدند که ماها نمی دیدیم، چیزهایی را می شنیدند که ماها نمی شنیدیم و برای اینکه هم این ارتباطات قطع بشود و کمتر توجه به اینها جلب بشود یا ستار می گفتند که خدای متعال اینها را پرده ای بیندازد و نبینند.

یک چنین جوابی بعداً برای این سؤال پیدا کردیم ولی هیچ وقت من نرسیدم و سال ها همین حالت محفوظ بود یعنی ذکر یا ستار را ایشان زیاد می گفتند. معمولاً ایشان روزهای تعطیلی یک ساعتی را اجازه می فرمودند روزهای پنجشنبه غالباً می رفتیم آنجا می نشستیم و ایشان هرچه صلاح می دانستند می گفتند، غالباً هم یا یک حدیثی می خواندند یا یک داستانی نقل می کردند، داستانی که نکته آموزنده ای داشته باشد به اندازه فهم ما بچه گانه، بیشتر از این ما لیاقت نداشتیم، قصه ای می گفتند داستانی از یک استادی یا عالمی، تا اینکه علاقه مند شدیم از معلومات فقهی ایشان هم استفاده کنیم، چند نفر بودیم از دوستان که غالباً یک نوع عطش معنوی در ما مشترک بود.

خدمت ایشان رسیدیم و درخواست کردیم که درس فقهی شروع بفرمایند و ما استفاده کنیم، ایشان هم بزرگواری فرمودند و قبول کردند و در یکی از حجرات مدرسه فیضیه این درس را ما شروع کردیم و بعد از درس مرحوم آیه الله بروجردی (رض) که ایشان مقید بودند همیشه درس ایشان شرکت کنند بعد از درس تشریف می بردند مدرسه فیضیه و ما هم چند نفری بودیم آنجا در خدمتشان کتاب طهارت را شروع کردیم.

گاهی اتفاق می افتاد که صاحب حجره نبود حالا مسافرتی رفته بود یا بیماری چیزی داشت، ایشان در یکی از صقه های حجره همان جا کنار مدرسه می نشستند و ما هم روی زمین دور ایشان می نشستیم و درس خارج فقه به این صورت برگزار می شد.

س) شما که در درس فقه این مرد ملکوتی بودید به نظرتان آیا بعد عرفانی ایشان بعد فقهی ایشان را تحت الشعاع قرار نداده بود؟ اگر نظر خاصی در رابطه با درس فقه ایشان دارید بفرمایید.

ج) من باید عرض بکنم که ایشان احتراز داشتند از اینکه به عنوان غیر از فقاقت اصلاً شناخته بشوند و در مسائل علمی عرفانی و بحثهای نظری و اینها که هیچ اصلاً اظهاری نمی کردند. مطلبی هم که دلالت داشته باشد بر اینکه خود ایشان یک کمال معنوی دارند

چیزی می دانند کشف می کنند از گذشته از حال از آینده، جداً خودداری می کردند و کتمان می کردند. آن سال هایی که آن وقت ها ما خدمتشان می رسیدیم کاملاً محسوس بود که ایشان سعی دارند هیچ امر غیرعادی که از همه علما انتظار می رود از ایشان انتظار نرود و ایشان به عنوان دیگری شناخته نشوند.

هیچ امری که دلالت داشته باشد بر یک جهت غیرعادی برای ایشان، ابراز نمی کردند، خیلی اشارات بعیدی از کلام هایشان می شد استفاده کرد. یک چیزهایی ما خودمان حدس می زدیم اما هیچ ابرازی از طرف خود ایشان نمی شد.

مطالبی هم اگر احياناً به عنوان مطالب اخلاقی می فرمودند خیلی مطالبی بود که ظاهرش مثلاً يك آیه ای می خواندند، روایتی یا حدیثی یا داستانی نقل می کردند در همین حد، بعد طوری برخورد می کردند با ما که اصلاً ما جرأت نمی کردیم، حالا شاید هم از بی لیاقتی بنده بود مثلاً يك سؤال به قول شما عرفانی از ایشان بکنیم و اگر هم اتفاقاً يك وقتی فرصتی می شد يك چیزی عرض می کردیم ایشان يك جوری جواب می دادند که گانته يك کلیاتی بیان می کردند تا معلوم نشود که با خود ایشان ارتباط دارد، ولی ما درباره چیزهایی که شنیده بودیم از دوستانی که در نجف داشتند و بزرگان دیگر، قلباً می دانستیم که ایشان مقاماتی دارند اما از خود ایشان هیچ چیزی شاهد نداشتیم و این جریان بود تا این سال های اخیر يك چیزهایی از ایشان ظاهر شد گویا مأموریتی داشتند که اظهار کنند والا در آن سال های قبلی که مربوط به بیش از پنجاه سال قبل است هیچ اظهاری نمی کردند و اباء داشتند از اینکه عنوان دیگری غیر از فقیه به ایشان اطلاق بشود.

بله این جریان ادامه داشت تا ما يك درس فقهی شروعی کردیم و عرض کردم کتاب طهارت را ما در طول چند سال خدمت ایشان خواندیم، يك تحولاتی بعدها در زندگی شان پیدا شد و از آن خانه منتقل شدند به يك خانه ای در طرف های خیابان آذر و بازار آنجا و بعد از آن ایشان دعوت شدند برای ... بعد منزلشان همین منزلی که تا اواخر بودند اینجا را خریدند و منزل خیلی کوچک و محقری بود و ما درسشان را در این منزل برگزار کردیم یعنی خود ایشان اجازه فرمودند و برای درس می رفتیم منزلشان.

همچنین اجازه می گرفتیم برای نماز مغرب و عشاء و ما در همان جا می ماندیم و به ایشان اقتدا می کردیم. بعدها فرمودند که شاید عین عبارتشان یادمان نیست اشاره ای کردند که يك مسجدی اینجا بناست مثلاً ما در آن نماز بخوانیم و دیگر در منزل نیابید. معنی اش این بود که ایشان امامت مسجد فاطمیه را قبول فرمودند بعد از فوت مرحوم آقا شیخ عبدالنبي اراکی (رض) و دیگر تقریباً برنامه ثابتی شد که درس ما در منزلشان بود و برای نماز هم می رفتیم مسجد فاطمیه.

س) چند سال پیش در یکی از فرمایشاتتان فرموده بودید که آن روزها در بین درس حضرت آیه الله بهجت به بعضی از حکایات یا بعضی از مطالبی در خصوص امامت اشاره ای داشتند که ما امروز فهمیدیم که چگونه به درد می خورد، به نظر حضرتعالی در این وضعیتی که چند سال شاید دو دهه ما درگیرش بودیم حضرتعالی بعنوان طلایه دار این حرکت حرکت می کردید نقش آن نکاتی را که ایشان در آن مقطع مطرح می کردند چگونه می بینید؟

ج) ما پیش از درس مقید بودیم زودتر برویم پیش از وقت درس بلکه از ارشادات معنوی ایشان به يك نحوی استفاده کنیم، ایشان هم تشریف می آوردند پیش از وقت درس، گاهی یکی دو نفر بودیم که پیش از درس و به طور متفرق مطالبی همان طور که عرض کردم گاهی حدیثی می خواندند گاهی داستانی نقل می کردند از اساتید و بزرگان دیگران، ابتدا ما فکر می کردیم انتخاب این حدیث یا داستان اتفاقی است.

بعدها با دوستان صحبت کردیم گفتیم که بیان این حدیث ها و یا داستان ها مثل اینکه جهت دار است، آن دوست ما گفت که اتفاقاً من حس می کنم که ایشان وقتی يك مطلبی را نقل می کنند مثل اینکه من را مخاطب قرار می دهند، به جهتی مربوط به من دارند می گویند منتها به زبان يك حدیث یا داستان، فرض کنید من اگر يك لغزشی کردم و کس دیگری هم نمی داند حالا در خانه مربوط به خانواده ام و یا مربوط به دیگری ایشان يك داستانی نقل می کردند یا حدیثی می گفتند که تنبیهی بر آن جهت و اشاره ای داشت مثلاً يك چنین اشتباهی کردید شما کار بدی کردید مثلاً و راهنمایی بود که چه کار کنید.

این زیاد اتفاق می افتاد که وقتی داستان نقل می کردند يك نگاه خاصی هم به طرف می کردند، بعدها دیگر کم کم ما باور کردیم که اینها جهت دار است همین جوری و به طور اتفاقی چیزی نقل نمی کنند. از جمله گاهی مطالبی را می فرمودند که ناظر به جهات اجتماعی و سیاسی و اینها بود و آن وقت ها هم مصادف شده بود با اوایل جریان نهضت روحانیت و حمله کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه و گاهی مطالبی می فرمودند ارتباط پیدا می کرد با این مسائل و گاهی هم همین طوری که شما اشاره فرمودید به مسائل ولایت و خلافت امیرالمؤمنین (ع) و مسائل شیعه و يك سری مطالبی را بیان می فرمودند.

من خودم گاهی تعجب می کردم که آقا مثلاً ما که سنی نیستیم که این مطالب را برای ما بیان می کنید، کسی درباره آن شك ندارد، ته دلم این جور

می گفت و نمی فهمیدم سرّ اینکه ایشان این قدر روی این مطالب تکیه می کنند چیست. بعدها در این دهه های اخیر کاربرد آن فرمایشات ایشان برایمان روشن شد، مثلاً گاهی می فرمودند که خوب است اگر يك وقت با برادران اهل تستن ارتباط پیدا کردید این جوری بحث کنید، یادمان هست (حالا این مطلب شاید بیش از چهل سال قبل است ما درس فقه نزد ایشان می خواندیم، بحث طهارت که تمام شد مکاسب و خیرات را هم ما خدمت ایشان خواندیم، می فرمودند که شما وقتی با اهل تستن مواجه شدید نیابید بحث خلافت امیرالمؤمنین را مطرح کنید، بحث را از اینجا شروع کنید بگویید که همه اهل تستن در مسائل فقهی به چهار نفر مراجعه می کنند ابوحنیفه و شافعی و مالک و ابن حنبل و اینها یا مستقیماً شاگرد امام صادق بودند مثل ابوحنیفه و یا مع الواسطه شاگرد بودند و هر کدامشان درباره امام صادق بیانات جالبی دارند درباره اعتراف به فقاها و علمیت ایشان و مارأیت أفتقه من جعفر بن محمد و از این جور تعبیرها. شما می گوید از این شاگردهای امام صادق تقلید می کنید. در واقع، وقتی از این شاگردها تقلید جایز باشد از استادی که خود این شاگردها به فضل او اعتراف کردند تقلید نمی شود کرد؟! این چه منطقی است، ما از استاد اینها داریم تقلید می

کنیم ما شیعه ها کارمان این است که از امام صادق تقلید می کنیم، شما از ابوحنیفه تقلید می کنید از شافعی، بسیار خوب چرا اجازه نمی دهید ما از امام صادق تقلید کنیم. آنها که همه شان اعتراف دارند که امام صادق افقه بوده و هیچ کسی نمی تواند این را رد بکند این منشأ این می شود که آنهايي که اهل انصاف باشند و واقعاً غرضي در کارشان نباشد تصدیق کنند که بله می شود این کار را کرد کما اینکه شیخ شلتوت این کار را کرد و عمل به فقه شیعه را جایز دانست بلکه بعضي قوانین مصر در آن زمان بر اساس فقه شیعه تنظیم شد مثل مسأله طلاق، اهل تستن سه طلاقه در يك مجلس جایز می دانند آنها بر طبق قانون شیعه آمدند طلاق را گفتند باید در سه مجلس انجام بگیرد.

فرمودند از این منطق وارد بشوید که ما شیعیان از استاد این امام های شما تقلید می کنیم تا آنها منطقاً هیچ دلیلی بر ردّ مذهب ما نداشته باشند ناچار باشند بپذیرند که کار صحیحی می کنید، وقتی این کار صحیح شد و مذهب شیعه به عنوان يك مذهب رسمي شناخته شد آن وقت مطالعه کتابهاي ما براي آنها آزاد می شود، اگر این کار بشود بسیار ما پیشرفت می کنیم و الان مانعی که هست و آن این است که کتاب هاي ما را مطالعه نمی کنند، وقتی این کتاب ها مطالعه شد کم کم به حقانیت مذهب ما پی می برند و اقلّاً این دشمنی ها دیگر برداشته می شود، خلاصه ایشان پیش از درس گاهی از این جور مطالب می فرمود، امروز ملاحظه می فرمایید بعد از پنجاه سال که از این جریان گذشته، من هنوز راهی بهتر از این برای ارتباط با اهل تسنن پیدا نکردم، این يك کار خیلی ساده ای است، هر راه دیگری آدم وارد بشود دست انداز دارد، حبّ و بغض ها و بدبینی ها تحریک می شود مادر این راه نه، راه خیلی ساده ای و هیچ عکس العمل بدی ندارد هیچ تنشی ایجاد نمی کند و باعث ارتباط بیشتر و تدریجاً راهی می شود برای اثبات حقانیت مذهب شیعه، این یکی از راهکارهاي کلي بود که ما از ایشان یاد گرفتیم ولي همچنان این سؤال برایشان باقی بود که ایشان گاهی دلیل می آوردند که واقعاً حق با علي بوده و چند تا از این داستانها مثلاً از شرح ابن ابی الحدید و نهج البلاغه نقل می کردند که در کتابهاي خود آنها است جاهای دیگر هست، ما می گفتیم آخر ما که شکی نداریم برای چه اینها را برای ما بیان می کنند؟!

اماحالا متوجه می شویم که ایشان پیش بینی می کرد که يك روزی این مسائل مورد نیاز خواهد شد و کسانی در ایران تشکیک می کنند فرض کنید من کنت مولا فهدا علي مولا، فکر می کرد این معنایش مولا یعنی دوست او هستند، ایشان آن وقت نقل می کرد که این معنا ندارد که در يك چنین حادثه ای پیامبر علي را بلند کند و بگوید من دوست او هستم، این همه تشریفات و مقدمات و چیزی که در غدیر اتفاق افتاد فقط برای این بود که پیغمبر بفرمایند او را دوست دارم شما هم دوستش داشته باشید به عنوان يك امر عادي؟ حالا ما می فهمیم که اینها مورد حاجت هست و ایشان پنجاه سال پیشتر کأنه امروز را می دید و به ما توجه می داد که روی اینها کار بکنیم.

س) مستحضر هستید آن سلسله نورانی که از مرحوم جودا شروع می شود و ملاحسین قلی همدانی و سیداحمد کربلایی و قبلش هم شیخ علي شوشتری گرچه يك عرفان منزوي مطرح می شود اما وقتی در عمقش نگاه می کنیم می بینیم که يك عرفان ستیز و يك تقوای ستیز هم در آن هست کما اینکه در همان دستورالعمل ملاحسین قلی همدانی ایشان فریاد از تسلط قکار بر بلاد و حاکمیت دهریون و مادیون دارندو همان نکاتی که الان حضرتعالی به آن اشاره فرمودید تا شاگردانی مانند سیدعبدالحسین لاری و بافقی که از مکتب سیداحمد کربلایی برمی خیزند، این سلسله نورانی خودشان در مقاطع حساس وارد عرصه سیاست شدند حتی در دستورالعمل هاي اخلاقی شان بیان کردند، يك جا جمله ای از حضرتعالی هست و بسیار جمله زیبایی است و دوست داریم این را بشکافیم که چگونه از نظر این مکتبی که علامه طباطبایی و بعد آقای بهجت ادامه دهنده همان هستند حضرتعالی فرمودید که بزرگترین مشوّق بنده لااقل در پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی ایشان بودند، دوست داشتیم در این خصوص بیشتر توضیح دهید.

ج) همان طور که اشاره کردم در موقعی که نهضت حضرت امام (رض) و نهضت روحانیت شروع شد و داستان مدرسه فیضیه و حمله کماندوها به مدرسه فیضیه در حضور مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی (رض) طلبه ها مورد حمله واقع شدند بعضي ها را از بالای پشت بام مدرسه فیضیه پرت کردند در رودخانه در مدرسه، مرحوم آقای بهجت ضمن اظهار حساسیت و تأسف نسبت به این مسائل اصرار می کردند که سعی کنید این حوادث را ضبط کنید بنویسید و ممکن است اینها چندی بگذرد فراموش بشود یا تحریف بشود و مؤکداً اصرار می کردند که نگذارید اینها فراموش بشود و خود ایشان هم در مقام محکوم کردن اینجور کارها و زشتی و عظمت گناه و فجایعی که انجام می گرفت به صورت هاي مختلف يك نوع مسئولیتی برای خودشان می دانستند که اینها را زنده نگه دارند.

و همین که ایشان اصرار می کردند به هر حال ما هم روی علاقه ای که داشتیم و می دانستیم ایشان بی جهت به يك چیزی تأکید نمی کنند از همان وقت ها به فکر این افتادیم که این مسائل را دنبال کنیم چون بالاخره وقتی آدم بخواهد قضایایی را ثبت بکند و یادداشت بکند، باید اطلاعات دقیق داشته باشد، ناچار باید حضور داشته باشد بپرسد تحقیق کند تا دقیقاً ثابت بشود یعنی واقعیت آن طور که هست ثبت بشود و جلوگیری بشود از تحریف ها.

روز به روز وقتی جریانات مبارزات داغتر می شد و مزاحمتی که برای روحانیون و منبری ها و زندان و تبعید و اینها پیش می آمد به این مناسبت ها ایشان هم اشاراتی می فرمودند یا اشاره ای که مثلاً چه باید کرد، گاهی حرفهاي خیلی ساده ایشان می توانست فتح بابی باشد برای يك نوع فعالیت و بعضي از دوستانی که در درس ایشان شرکت می کردند بخاطر همین تأکیدات ایشان رفتند سراغ فعالیت هاي اجتماعی و سیاسی، بخصوص در بخش کارهاي تبلیغاتی و فرهنگی، یعنی مبارزاتی که از آن زمان شروع شد به رهبری حضرت امام و سایر مراجع يك بعدش ضعیف بود و آن بعد تبلیغاتی و فرهنگی اش بود و اتفاقاً ایشان روی این بعد از مبارزات تکیه می کردند، ما را سوق می دادند به اینکه این جهتش را جبران کنید تقویت کنید و همین باعث شد که ما در این فعالیت ها در حدّ توان و بضاعت خودمان شرکت کنیم و بخصوص به بعد تبلیغاتی و فرهنگی اش اهمیت بدهیم.

اینکه من عرض کردم محرّک من در شروع این فعالیت ها همین جهت بود که ایشان تأکید می کردند برای تقویت بعد فرهنگی و تبلیغاتی مبارزه، ما هم روی حسن ظنی که به فرمایشات ایشان داشتیم این را يك وظیفه مؤکدی برای خودمان می دانستیم و در

حَدِي كه ازعهده ما برمي آمد دنبال مي كرديم.

س) حضرتتعالی كه در مجلس خبرگان تشریف داشتيد نقل است كه يك مرتبه حضرت امام مجلس خبرگان را به حضور در درس اخلاق آيه الله بهجت دعوت كردند. اگر خاطره اي در اين خصوص داريد بفرماييد .

ج) آنچه من نظرم هست اين است كه مرحوم آيه الله مشكيني (رض) كه رئيس مجلس خبرگان بودند نقل مي فرمودند كه ما خدمت حضرت امام شايد هم گفتند بارها براي مسائل اخلاقي و اينها مطرح كرديم و گفتيم به كي مراجعه كنيم در اين گونه مسائل و ايشان مي فرمودند به آقاي بهجت مراجعه كنيد، عرض مي كرديم ايشان نمي پذيرند اباء دارند از اينكه مثلاً به اين عنوان شناخته بشوند و مطرح بشوند و اينها، امام مي فرمودند كه باز مي فرمودند به ايشان مراجعه كنيد اصرار كنيد.

مرحوم امام كس ديگري را به اين عنوان معرفي نكردند . بنده هم از مرحوم آقا مصطفي (ره) شنيدم كه مي گفتند كه حضرت امام نظر خاصي به آقاي بهجت دارند و گاهي براي بعضي حاجات و مشكلاتشان به ايشان ارجاع مي دادند، حالا نمي دانم ذكر اين مطلب چه اندازه بجاست ، جناب آقاي مسعودي كه توليت آستانه حضرت معصومه (س) را داشتند ايشان بخاطر اينكه اهل خمين بودند و به منزل امام، زياد رفت و آمد داشتند نقل مي كردند كه بارها اتفاق افتاد مشكلي براي امام پيش آمد يا بيماري سختي مثلاً بستگانشان داشتند، ايشان مرا مي فرستادند پيش آقاي بهجت كه برو بين آقاي بهجت چه مي گويند و مكرراً اتفاق افتاد كه ايشان مي فرمودند برويد قرباني كنيد گاهي يكي گاهي دو تا گوسفند قرباني كنيد و من بلافاصله به دستور آقاي بهجت وبا پيشنهاد حضرت امام مي آمدم پيش فلان قصابي و گوسفند مي گرفتم.

مرحوم آقامصطفي راجع به مقامات معنوي ايشان نقل مي كردند ، بنده هم بلاواسطه از خود آقامصطفي شنيدم كه مي فرمودند امام معتقدند آقاي بهجت خيلي مقامات عاليه معنوي دارند و حتي در ذهنم هست كه اين تعبير را كردند كه ايشان موت اختياري دارد، اين را مرحوم آقامصطفي از امام درباره آقاي بهجت نقل مي كرد. همچنين اين داستان را افراد موثقي نقل كردند. حالا يادم نيست آقامصطفي نقل كردند يا كس ديگري كه يك وقتي امام متوجه شده بودند كه آقاي بهجت از لحاظ مسائل مادي در تنگنا هستند، آن موقع مرحوم امام با مرحوم آقاي بروجردي رابطه خيلي نزديكي داشتند . مرحوم آقاي بروجردي تازه به قم تشریف آورده بودند و حضرت امام يكي از عناصر اصلي در تثبيت مرجعيت ايشان و اقامت ايشان در قم بودند.

ايشان از آقاي بروجردي يك هديه اي را براي آقاي بهجت گرفته بودند. وقتي آورده بودند ، آقاي بهجت قبول نكردند و ايشان هم خيلي نگران شده بودند كه حالا من از آقاي بروجردي به عنوان اجبار كمك گرفتم بروم پس بدهم زشت است سوء تفاهم مي شود چه كارش بكنم.

بالاخره يك راهي به نظرشان رسيده بود كه ايشان از مال خودشان به آقاي بهجت تقديم كنند و آن را خودشان بردارند آن را كه از آقاي بروجردي گرفته بودند، حالا من نمي دانم به چه صورتي اين راه را انتخاب کرده بودند، بالاخره آقاي بهجت هديه از شخص امام را از مال شخصي شان قبول کرده بودند اما اينكه از وجوهات بود و از مرحوم آقاي بروجردي گرفته بودند ايشان اين را نپذيرفتند، اين نقلي است از آن وقت.

س) اشاره اي فرموديد به اينكه كرامت واقعي مرحوم آيه الله بهجت در حقيقت همان منظومه فكري و نظام فكري بود كه بر اساس آن، رسالت و تكليف خودش را تعريف کرده بود، اگر بخواهيم اين را براي نسل كنوني باز كنيم و يا تدوين كنيم بايد روي چه مؤلفه هاي انگشت بگذاريم در زندگي اين بزرگمرد، چون حضرتتعالی آن بعد كنوم بودن ايشان را مطرح كرديد و فرموديد كه اصلاً به غير از اين چند سال اخير ايشان روي اين مسأله مطرح نشده بود، كدام يك از ويژگيهاي ايشان را ما بايد در بين نسل جوان تبليغ كنيم و خود ما هم روي آن تأسسي كنيم؟

ج) بنده خيال مي كنم چيزي كه در زندگي ايشان كاملاً بيّن بود و هر كس اندكي با ايشان معاشرت پيدا مي كرد يا از فرمايشات ايشان استفاده مي كرد متوجه مي شد اين بود كه ايشان تمام سخنانشان و رفتارشان روي يك محور متمرکز بود و آن اينكه تقرب به خداي متعال يا كمال حقيقي براي انسان جز در سايه اطاعت خدا و عمل به دستورات شريعت حاصل نمي شود.

تكيه كلام ايشان انجام واجبات و ترك محرمات بود. هر كه از ايشان مي پرسيد چه بايد بكنيم چه دستور اخلاقي شما توصيه مي كنيد محورش همين بود انجام واجبات ترك محرمات، تكيه كلام ايشان در تمام مدتي كه ما خدمت ايشان

مي رسيديم و گاهي صحبت از مسائل اخلاقي و معنوي مي شد، مسلمات شريعت بود، اين مطلب را بارها تكيه مي كردند كه اگر ما آنچه از شريعت مي دانيم عمل كنيم خدا آنچه لازم باشد به ما خواهد فهماند، لزومي ندارد كه بگرديم دنبال يك چيزهايي كه خيلي مجهول هست و يك اسراري هست كساني مي دانند هيچ كس نمي داند، مي فرمودند هرچه در شريعت بيشتري روي آن تأكيد شده، آيات قرآن و روايات، بيشتري به آن تأكيد کرده دليل آن است كه آن راه، راه تقرب به خدا و مؤثرتر است.

ما براي اهميت رفتارهايمان بايد ببينيم خدا و پيغمبر به چه مطلبي بيشتري اهميت دادند، اين باوركردي نيست كه يك راهي براي تقرب به خدا باشد و آن را خدا اختصاص داده باشد به يك اشخاص خاصي بصورت يك سري نزد يك كسي باشد خداي متعال از همه بيشتري علاقه دارد كه مردم به او نزديك بشوند، اصل دستگاه نبوت و انبياء و ائمه را براي اين قرار داده كه هرچه بيشتري مردم او را بشناسند و به او نزديك بشوند به او راه پيدا كنند، آن وقت چطور ممكن است آنكه مهمترين راه است آن را مخفي كند از مردم، اين معقول نيست.

حتماً آن چيزهايي كه در شرع بيشتري به آن اهميت داده شده آنها مقرّبتش بيشتري است، آن چيزهايي كه بيشتري نهي شده و تأكيد شده معلوم مي شود كه آنها خيلي انسان را از خدا دور مي كند تكيه كلام ايشان اينها بود، اما در بين مقوله هاي ديني و عبادي چيزهايي كه ايشان خيلي به آنها اهميت مي دادند اصل نماز و توسل به اولياء خدا مخصوصاً توسل به سيد الشهداء و وجود مقدس ولي عصر ارواحنا فداه اينها را به صورت هاي مختلف تأكيد مي كردند.

اما اینکه يك رمز و راز خاصي باشد و به صورت سري بايد به يك كسي بيان كرد، ايشان نه تنها چنين كاري نمي كردند كه نفي مي كردند، به هر صورت استدلال مي كردند كه چنين چيزي نيست و اين براي اين است كه ما دنبال اين مي گرديم كه براي نزديك شدن به خدا يك راه کوتاه میانبري پيدا كنيم كه با خواسته هايمان بسازد، دلمان مي خواهد دلخواه خودمان عمل كنيم يك ذكری هم بگوئيم كه اين ما را به خدا نزديك كند، اين مال تنبلي ماست والا راه همان است كه خودش فرموده.

گاهی مي فرمودند اگر آدم به همان چيزهايي كه مي داند وبه مسلمات شرع عمل كند اگر لازم بشود در يك موقعيتي يك كاري انجام بدهد خدا از هر راهي باشد از راه يك انساني، يك عالمي، جاهلي يا بچه اي حتي اتفاقي قضيه اي راه را به او نشان مي دهد. فرض كنيد آدم در كوچه دارد مي رود مي بيند كاغذ افتاده مچاله شده براي اينكه اسم خدا در آن باشد برمي دارد وقتي مي خواهد ببيند كه اين چيست، مي بيند آن چيزي را كه به درد او مي خورد خدای متعال در همان كاغذ مچاله شده براي او مهيا فرموده، گاهی ممکن است آدم از يك كسي اتفاقاً يك حرفي بشنود او دارد براي خودش حرف مي زند اما آن راهي باشد كه خدا از همان راه به آدم نشان مي دهد كه چه كار بايد بکند.

ايشان داستاني در همان وقت هايي كه ما مي رفتيم خدمت ايشان، نقل كردند كه هم سبك تربيت ايشان را نشان مي دهد و هم اين نکته اي كه اشاره كردم خدای متعال از چه راهي آدم را راهنمايي مي كند روشن مي شود. منزل ايشان در انتهاي بن بستي بود كه يك طرفش منزل ايشان بود و يك طرف منزل يك شخصي بود كه همسايه نزديكشان بود. دو سه تا بچه كوچك بودند از آن منزل مي آمدند و

مي نشستند کنارمنزل و در واقع اين زاويه مشترك بين منزل آقاي بهجت و منزل همسايه بود.

بچه ها مي نشستند آنجا روي سكو بازي مي كردند، يك روز ما رفتيم درس ايشان با يك حالت بشاشي فرمودند كه من امروز يك چيزي از اين بچه ها ياد گرفتم، تقريباً حاصلش را من به زبان خودم عرض مي كنم عين عبارت هاي ايشان يادم نيست اما مضمونش اين بود ما تعجب كرديم آقاي بهجت از يك بچه اي كه بازي مي كردند سر كوچه چي ياد گرفته. فرمودند من اينجا نشسته بودم داشتم مطالعه مي كردم يك فقيري آمد درب منزل و به اين بچه ها گفت كه برو از مامانت ناني چيزي براي من بگير بياور، آن بچه گفت كه برو از مامانت بگير، اين فقير گفت كه من گرسنه هستم احتياج دارم تو برو به مامانت بگو يك چيزي به من بدهد، دوباره خيلي صريح گفت برو از مامانت بگير، دو سه مرتبه اين تکرار شد تا اين فقير بالاخره ديد نه اين بچه ها از جايشان بلند نمي شوند رفت دنبال كارش.

آنكه من ياد گرفتم اين است كه اگر ما خدا را به اندازه مامان حساب

مي كرديم به اندازه اينكه اين بچه مي فهمد كه هرچه مي خواهد از مامانش بايد بگيرد، اگر اين را ما ياد مي گرفتيم كه هرچه مي خواهيم برويم از خدا بخواهيم بار ما بسته مي شد، مشكل ما اين است كه خدا را كاره اي نمي دانيم نمي رويم سراغ او، اين را مي فرمود من از يك بچه ياد گرفتم، خوب حالا براي تعليم ما اين را

مي فرمود چرا كه مقام ايشان خيلي بالاتر از اين حرف ها بود ولي منظورم اين بود كه خدا گاهی از راه يك بچه چيزي به آدم مي آموزد اگر به آنچه ما مي دانيم عمل كنيم خدا بلد است به ما بفهماند كه چه كار بايد بكنيم.

س) برداشت ما از فرمايشات شما اين است كه آيه الله بهجت در حقيقت بنيانگذار يك مكتب جديدي نبود بلكه همان سيره و سلوك معصومين عليهم السلام را احيا كردند و در اين عصري كه عرفان هاي كاذب دارد رشد مي كند دكه ها و دكان ها دارد باز مي شود باز هم وجود مقدس آقاي بهجت به نوعي پيامي براي معضلات امروز بود.

ج) مرحوم آقاي بهجت براي خودشان كآئه يك رسالتي قائل بودند كه در مقابل خرافات و دكان داري هايي كه در اين زمينه وجود دارد و كساني به نام عرفان و مسائل اخلاقي و قطبي و مرشدي و اين حرفها دكان داري مي كنند و مردم را سرگرم مي كنند براي خودشان يك رسالتي قائل بودند كه با اينها مبارزه بكنند منتها مبارزه مثبت، يعني به جاي اينكه بگويند فلان كس دارد خطا مي كند يا فلان فرقه چنين و چنانند ايشان اين جهت را بيان مي كردند كه راه صحيح، پيروي از اهل بيت و عمل به دستورات شريعت است راه ديگري نيست.

به طور كلي ساير فرقه ها و راه ها و بدعت ها و همه اينها را نفي مي كردند به صورت مبارزه مثبت يعني با تثبيت اينكه راه فقط پيروي از اهل بيت صلوات الله عليهم اجمعين هست، ساير چيزها را نفي مي كردند و شايد اين روز را ميديدند، آن وقت ها البته فرقه تصوف و اينها بود ولي اين عرفانهاي كاذب به اين وسعت نبود اينها تازه رواج پيدا کرده هرگوشه اي يك كسي يك مغازه اي باز کرده و شايد به خاطر همين ها بود كه ايشان اين مسأله را خيلي روي آن تأكيد مي كردند كه تنها عمل به دستورات شرع، انجام واجبات و ترك محرمات است كه انسان را مي تواند به سعادت برساند و از ويژگي هاي ايشان اين بود كه هميشه در فعاليت ها جنبه مثبت را تقويت مي كردند يعني به جاي اينكه يكي يكي با اين مكاتب انحرافي و خرافي مبارزه بكنند و اسم ببرند آن مكتب غلط است و فلان است، در مقابلش آن جهت مثبت را ارائه مي دادند كه اينها صحيح است و ما بايد اين جور رفتار بكنيم.

س) حضرتتعالی سالها در خدمت ايشان بوديد هم در نماز بركاتي ايشان شركت كرديد، هم در درس و محفل انس ايشان شركت مي كرديد آيا شخصيتي مانند آقاي بهجت با آن هروله هر روزش از مسجد تا حرم بي بي و زيارت عاشورا خواندنش كه يادآور توحيد و تولي و تبري است براي نسل هاي آينده، آيا يك چنين شخصيتي قابل تکرار هست يا نه ؟

ج) اولاً بايد اعتراف بكنم كه حضور بنده آن سالها در درس ايشان هيچ دليلي بر اينكه بنده لياقت استفاده از ايشان را داشتم نيست و خيلي متأسفم و بايد اعتراف بكنم كه علي رغم اينكه بيش از پانزده سال من مرتب در درس ايشان شركت مي كردم در امور معنوي و اينها لياقت استفاده از بهره هاي معنوي ايشان را نداشتم، در حد همين چيزهايي كه شنيدم و نمونه هايش را براي تان نقل كردم در همين حدها بود والا من اگر لياقت داشتم در ظرف اين پانزده سال اقلأ يك تكاني خورده بودم يك قدمي برداشته بودم كه متأسفانه

روز به روز بر گناهانم افزوده شده و بارم سنگین شده.

اما نسبت به معرفت مقام ایشان حقیقت این است که دهان بنده کوچک تر از این است که راجع به چنین شخصیت‌هایی اظهار نظر بکنم که اینها در چه مقامی هستند و کسی مثل آنها هست یا نیست، آنچه من به طور کلی از آموزه های امثال مرحوم آیه الله بهجت و منابع فرمایشاتشان (آیات و روایات) استفاده کردم این است که در هیچ حالی ما حق نداریم ناامید بشویم از وجود بندگان خاص خدا و خدا ذخائری دارد در میان بندگان که همه را معرفی نمی کند، اولیاء خدا مستور هستند، گاهی مسائلی اقتضاء می کند که بعضی هایشان شناخته بشوند به اندازه ای که مردم لیاقت استفاده دارند.

شاید اساتید مرحوم آقای بهجت و کسانی که اساتید ایشان را دیده بودند فکر می کردند بعضی از اساتید کسی مثل آنها پیدا نخواهد شد، ما هم باور نمی کردیم که آقای بهجت چنین مقاماتی را دارند یعنی به عنوان یک بچه ای که آشنا شده بودیم و ایشان را به عنوان یک آدم متدین و متعبد می دیدیم، اما معلوم شد ایشان مقاماتی دارند که به حسب حدس و گمان ما کمتر کسی به این مقامات نائل شده و خود اینکه آدم بتواند پنجاه سال این مقامات خودش را کتمان کند این چیزی شبیه معجزه است، جای این دارد که خیلی روی این تأمل بشود.

آنچه بعدها به طور یقین ثابت شد این است که ایشان از آغاز تکلیفش چیزهایی را داشته که ما بعد از هفتاد سال به آن نمی رسیم یعنی من بیش از شصت سال از تکلیف می گذرد و همیشه هم دلم می خواسته که در این راه ها پیشرفتی بکنم اما به آنجایی که ایشان روز اول تکلیفش رسیده بوده نرسیدم، به فرض اینکه آخر عمرم برسم تازه شصت سال از ایشان عقبم و حالا این تازه چیزی است که به عقل من می رسد، اختلافات مراتب اولیای خدا چیزی نیست که به این سادگی ها قابل شناختن باشد، کی مقامش بالاتر است چقدر بالاتر هست اینها اثباتش خیلی آسان نیست.

ظهور کرامات و این چیزها خیلی دلیل نمی شود، عرض کردم تا چند سال اخیر چیزی از ایشان ظاهر نمی شد اما هیچ از مقامش کم نبود، خیلی مقامات عالی داشت ولی هیچ ظهوری نداشت و نمی گذاشت کسی متوجه بشود، شاید کسان دیگری هم باشند که خدا یک چنین تفضلاتی به آنها فرموده ما نمی شناسیم.

این که قضاوت بکنیم هیچ کس مثل ایشان نخواهد شد یا حتی الان هم وجود ندارد یک چنین ادعایی از دهان بنده خیلی بزرگ تر است، ولی می شود گفت در بین کسانی که می شناسیم لاقول در این زمان کسی به پای ایشان نمی شناسیم و خیلی بعید می دانیم به این زودی ها کسی مثل ایشان پیدا بشود.

اما به ضرس قاطع آدم بگوید نخواهد شد و یا نیست، این یک ادعایی است که از امثال بنده بر نمی آید، این کسان دیگری می خواهد که خودشان از این نمذ کلاهی داشته باشند، مایی که پیاده ایم و از این دریا پایمان هم تر نشده حق نداریم در این مسائل اظهار نظر کنیم.

س) در رابطه با حفظ مسأله شریعت شما اشاره ای داشتید یک جا هم ما مطالعه ای داشتیم که ایشان حتی در ارتباط با خانواده طلاب هم وقتی چیزی را می فرستادند، آن شریعت را کاملاً مراعات می کردند که اینها در رابطه با شما در یک جایی که ایام مبارزه تشریف داشتید همسر خودشان را فرستادند. در این باره اگر توضیحی دارید بفرمائید.

ج) بله حدس ما و شاید بیش از حدس، یقین که ایشان نه تنها واجبات و محرمات را و مستحبات و اینها را حتی المقدور رعایت می کردند آداب شرعی و اجتناب از مکروهات را هم از نظر دور نمی داشتند و شاید بشود گفت که موردی پیش نمی آمد که عملاً بشود مستحبی را بجا آورد جایش باشد و ایشان اقدام نکنند یا مکروهی را بشود از آن اجتناب کنند و ایشان اجتناب نکنند.

نمونه های زیادی در طول سالهای زیاد اتفاق افتاده که من دیدم و همه اش یادم نیست ولی یک موردی که خیلی برای من جالب توجه بود همین نکته ای است که اشاره فرمودید. ما یک وقتی در جریانات بعضی مسائل و فعالیت‌های سیاسی با دوستان تصمیم گرفته بودیم که یک مدتی متواری بشویم، از جمله آیه الله مشکینی مدتی به اردبیل تشریف بردند، بعضی دوستان دیگر جاهای مختلف رفتند، بعضی ها هم زندانی بودند که به هر حال آن ارتباط‌های پنهانی این اجتماع یا این هیئت کشف شد و بالاخره با توصیه بعضی کسانی که در خود زندان بودند ما بنا گذاشتیم که چندی در قم نباشیم. چند ماهی من به اطراف یزد و رفسنجان و آنجا رفتم، آن وقت ها ما یک زندگی طلبگی ساده ای داشتیم و آنچنان هم نبود که اگر ما نباشیم، کسی رسیدگی به وضع خانواده مان بکند. بعد از چندی شاید پنج شش ماه گذشته بود از آن موقعیت، خانواده ما گفتند که یک روز همسر حضرت آیه الله بهجت منزل ما تشریف آوردند و یک کیسه برنج با مبلغی پول دادند به ما، و من تعجب کردم ایشان منزل ما را از کجا می دانستند و اینها وقتی می رفتند پشت سر ایشان نگاه کردم دیدم سر کوچه آقازاده شان ایستاده است.

حاصل جمع این اطلاعات این شد که مرحوم آقای بهجت مبلغی پول و

یک کیسه کوچک برنج که می شد حمل بکنند این را توسط آقازاده شان فرستاده بودند درب منزل ما ولی برای اینکه مرد با خانواده ما تماس پیدا نکند همسرشان را هم فرستاده بودند که وقتی می خواهند تحویل بدهند خانمشان تحویل داده باشند. و این برای من سؤال شده بود که چرا آقازاده شان این هدایا را نیاورده بود خانواده ما نتوانسته بودند این را تحلیل بکنند که این سرش چه بود، همان یک بار هم همسر ایشان تشریف آورده بودند درب منزل ما، بعدها من متوجه شدم که یکی از مکروهات این است که وقتی مرد خانواده ای در مسافرت است، کراهت دارد که مرد دیگری در آن منزل برود و با همسر او صحبت کند، یکی از مکروهات این است که اگر کاری هم دارد حتی المقدور مرد با آن خانمی که شوهرش نیست صحبت نکند و ایشان برای اینکه این کارمکروه انجام نگیرد، آقازاده و همسرشان را فرستاده بودند مخصوصاً که همسرشان منزل ما را هم بلد نبودند آقازاده شان آن امانت را حمل کرده و سر کوچه داده بود به مادر خود و خودش رفته بود سر کوچه ایستاده بود و خانم آورده بودند آن مبلغ را به همسر ما مرحمت کرده بودند. آن وقت من متوجه شدم که ایشان وقتی می خواهد یک کمکی برای کسی بکند تمام آداب شرعی و مستحبات و مکروهاتش را هم

رعایت می کند که مبادا یک مکروهی در این جریان انجام بگیرد، حالا اگر مکروهی هم بود برای ایشان مکروه نبود. اما راضی نبودند حتی فرزند ایشان هم مبتلا به انجام مکروهی در این جریان شوند. اولیای خدا چقدر ظرافت در رفتارها را رعایت می کنند و این نکته های ظریف و آدابی که در شرع مقدس وارد شده و رعایتش باعث تقرب های جهشی می شود چه ارزشی به کارها می بخشد. بله این مکتب آقای بهجت است یعنی مکتب اهل بیت (سلام الله علیهم اجمعین) با رعایت تمام احکام واجب و مستحب و ترک محرمات و مکروهات.

س) دریایان اگر نکته خاصی دارید بفرمایید.

ج) بنده چیز خاصی به نظرم نمی رسد عرض بکنم آنهایی هم که گفتم ائتلاف وقتی بود برای شما یا کسان دیگری که بشنوند ولی اگر بنا باشد توصیه بکنم به همان چیزی توصیه می کنم که آقای بهجت به ما یاد دادند و آن توسل به اولیای خدا و در اینجا مخصوصاً برای ما قمی ها و ساکنین قم توسل به بارگاه حضرت معصومه(س) که ولی نعمت همه ما هستند و برکاتشان شامل حال همه شیعیان می شود و در درجه اول ما مسئولیت بیشتری برای شکرگزاری این نعمت و استفاده از این برکات و خدا محبت ما را نسبت به این خانواده و نسبت به شخص حضرت معصومه(س) بیشتر کند و ما را مشمول عنایاتشان قرار بدهد .